



از آفرین تا یزدگرد

تاریخ ایرانیان به روایت شاهنامه

سیروس کریمی بختیاری


تشریه‌ها

کنجینه کتاب‌های وهبیز

۷

از آفرینش تا یزدگرد

(تاریخ ایرانیان به روایت شاهنامه)



نشر هیومبا

پیشکش به فرزندانم

داریوش، کیانوش، سروش، نازنین

و جوانان برومند ایران زمین

سرشناسه:	کریمی بختیاری، سیروس ۱۳۳۴
عنوان و نام پدیدآور:	از آفرینش تا یزدگرد (تاریخ ایرانیان به روایت شاهنامه) / سیروس کریمی بختیاری
مشخصات نشر:	تهران: سازمان انتشارات فروهر ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری:	۴۴۸ ص
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۷۸۴۴-۱۵-۱
وضعیت فهرست نویسی:	فیبیا
یادداشت:	چاپ قبلی: آفتاب هنر ۱۳۷۹.
یادداشت:	کتابنامه
موضوع:	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه - نقد و تفسیر
موضوع:	Ferdowsi, Abolqasem, Shahnameh - Criticism and interpretation
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۴ ق. تاریخ و نقد
موضوع:	Persian portry - 10th century - Histoy and criticism
موضوع:	ایران - آداب و رسوم و زندگی اجتماعی
موضوع:	Iran - Social life and customs
موضوع:	ایران - تاریخ - متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع:	Iran - History - Early works to 20th century
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۵ الف۴/ک۴۴۹۵/PIR
رده‌بندی دیوبی:	۸۱۶/۲۱
شماره کتابشناسی ملی:	۴۵۵۳۱۳۹

از آفرینش تا یزدگرد

(تاریخ ایرانیان به روایت شاهنامه)

سیروس کریمی بختیاری



۱۴۰۲



نشر هیژمبا

از آفرینش تا یزدگرد

(تاریخ ایرانیان به روایت شاهنامه)

سیروس کریمی بختیاری

آماده‌سازی:	کارگاه نشر هیژمبا
با همکاری:	غزل پارسی، مهرداد ماهوند
ویراستار:	بهنام مبارکه
نمونه‌خوان:	کیانوش کریمی بختیاری
طرح جلد:	فرنگیس اردشیری
نوبت چاپ:	اول تابستان ۱۴۰۲
شمارگان:	۳۰ نسخه
چاپ، صحافی:	دوستان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۸۳۳-۱۳-۵

شماره نشر: ۱۴۰۲-۷/۴۰۱-۷/۵۴

تهران - کارگر شمالی بالاتر از بلوار کشاورز کوچه میر پلاک ۱۸

کد پستی ۱۴۱۸۷۵۴۴۵۳ تلفن: ۶۶۹۰۱۳۷۸

همراه: ۰۹۱۹۴۳۵۳۱۶۰ - ۰۹۱۲۶۸۷۶۹۵۲

همه‌ی حقوق برای نشر هیژمبا نگهداری شده است

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب از آن نشر هیژمبا است
تکثیر، انتشار، بازنویسی از این دفتر یا بخشی از آن به هر شیوه،
از جمله فتوکپی، الکترونیکی، ذخیره در سیستم بازیابی و پخش بدون
دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است.

فهرست

۱۳	 سخن ناشر
۱۵	 سخنی با خواننده
۱۷	 مقدمه (چاپ اول)

باب یکم - فردوسی و شاهنامه

۲۹	 سرآغازی بر پیدایی شاهنامه
۳۲	 پدیدآمدن شاهنامه
۳۸	 هدف فردوسی از نظم شاهنامه
۴۶	 فردوسی و مقام پادشاهان
۵۴	 مقام زن در شاهنامه
۶۲	 روز زن در ایران باستان
۶۳	 فلسفه پیدایش و انتخاب روز زن
۶۴	 زندگی فردوسی
۷۹	 آرامگاه فردوسی
۸۰	 هزاره فردوسی در ایران
۸۲	 هزاره‌های برون مرزی
۸۲	 هزاره فردوسی در فرانسه
۸۳	 هزاره فردوسی در آلمان
۸۳	 هزاره فردوسی در ایتالیا
۸۳	 هزاره فردوسی در شوروی
۸۴	 هزاره فردوسی و دانشجویان ایرانی در فرانسه

باب دوم - دوره پیشدادیان

۸۸	 نمودار سلسله پیشدادیان
۹۰	 بشر نخستین
۹۰	 پادشاهی «کیومرث»
۹۲	 دوره سیامک
۹۳	 دوره فرواک
۹۴	 پادشاهی هوشنگ
۹۶	 پیدایی آتش

۹۸	قانون
۹۸	پادشاهی تهمورث (زیناوند)
۱۰۱	نویسندگی و خط
۱۰۲	دین در دوره تهمورس
۱۰۳	پاشادهی جمشید
۱۱۱	مرداس، پدر ضحاک
۱۱۲	ضحاک ماردوش «بیور اسب ده آک»
۱۱۵	آغاز چیرگی ضحاک بر آریاییان
۱۱۸	آغاز نهضت آریاییان بر ضحاک و نجات قوم کُرد
۱۲۰	پادشاهی فریدون
۱۲۶	کاوه آهنگر
۱۲۷	قیام کاوه آهنگر
۱۳۳	مرگ ضحاک
۱۳۳	بازگشت نظام آریایی
۱۳۴	سه بهره شدن نژاد آریا
۱۳۵	تقسیم ممالک بین سه پسر فریدون
۱۳۶	سلم یا گروه اروپاییان
۱۳۷	هفت اقلیم
۱۳۷	چهار جهت اصلی در ایران باستان
۱۳۸	«تور» یا گروه آسیای مرکزی: «توران»
۱۳۹	ایرج - «ایران»
۱۴۲	وجه تسمیه ایران
۱۴۳	ایرانویج یا خاستگاه ایرانیان و واژه ایران
۱۴۵	پرشیا
۱۴۶	پادشاهی منوچهر آغاز پادشاهی و تاریخ ایران
۱۴۷	تولد منوچهر
۱۴۷	آغاز پادشاهی منوچهر
۱۵۰	مرگ فریدون جدایی کامل کشورهای آریایی
۱۵۴	پادشاهی نوذر
۱۵۶	پادشاهی زو یا زاب، پسر تهماسب
۱۵۸	گرشاسب آخرین پادشاه دوره پیشدادیان

باب سوم - دوره کیانیان

۱۶۳	کی قباد، «شروع دوره کیانیان»
۱۶۹	شجره نامه سلسله کیانیان به روایت کتاب بندهش
۱۷۰	پادشاهی کی کاووس
۱۷۶	کی سیاووش (کوی سیاورشن)
۱۷۶	زادن سیاووش
۱۸۳	عاشق شدن سودابه بر سیاووش
۱۹۳	مرگ سیاووش
۱۹۸	کی خسرو (کوی هتوس روه)
۲۰۲	نهراسب
۲۰۵	پادشاهی گشتاسب

۲۰۹	اسفندیار
۲۱۸	پادشاهی بهمن
۲۲۰	مرگ رستم
۲۲۳	پادشاهی همای چهرآزاد
۲۲۶	پادشاهی داراب
۲۲۸	پادشاهی دارا (پسر داراب)

باب چهارم - درآمیختگی کیانیان و هخامنشیان

۲۳۳	کیانیان و هخامنشیان
-----	---------------------

باب پنجم - دودمان ماد

۲۴۳	دولت‌های متشکله پیش از چیره شدن مادها
۲۴۳	سومریان
۲۴۴	اکدی‌ان
۲۴۴	بابلیان
۲۴۴	آشوریان
۲۴۵	عیلامیان
۲۴۵	کلدانیان
۲۴۶	مهاجرت آریاها به فلات ایران
۲۴۶	برخورد ایرانیان و بومیان
۲۴۸	آغاز تاریخ سیاسی آریاییان
۲۴۸	سلسله مادها
۲۴۸	دیوکس (دیاکو)
۲۴۹	فرورتیش
۲۴۹	هووخشتره
۲۵۰	آزی‌دهاک
۲۵۱	تمدن مادی‌ها
۲۵۱	آثار باقیمانده از مادی‌ها

باب ششم - دودمان هخامنشیان

۲۵۶	چگونگی بنیان دولت هخامنشی
۲۵۷	کوروش کبیر
۲۵۷	بنیاد شاهنشاهی ایران
۲۵۸	فتوحات کوروش کبیر
۲۵۸	تسخیر لیدی
۲۵۹	تسخیر شرق ایران
۲۶۰	تسخیر بابل
۲۶۱	فتح بابل
۲۶۴	نخستین اعلامیه حقوق بشر در تاریخ
۲۶۵	مرگ کوروش
۲۶۶	اندرز، (وصیت) کوروش
۲۶۷	مراسم تشییع جنازه کوروش کبیر
۲۶۹	کوروش (ذوالقرنین قرآن)

۲۷۱	خصوصیات کوروش
۲۷۲	کمبوجیه « کامبیز »
۲۷۳	گئومات مغ (برد یای دروغین)
۲۷۴	پادشاهی داریوش
۲۷۶	فتوحات داریوش
۲۷۶	لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها
۲۷۷	لشکرکشی داریوش به یونان (نبرد ماراتن)
۲۷۸	نبرد ماراتن
۲۷۸	مملکت‌داری داریوش
۲۸۱	داوری درباره داریوش
۲۸۱	پادشاهی خشایار
۲۸۲	جنگ با یونان
۲۸۲	نبرد سالامیس
۲۸۳	بازگشت خشایارشا به ایران
۲۸۴	اردشیر اول
۲۸۵	جانشینان اردشیر اول تا داریوش سوم
۲۸۵	داریوش دوم
۲۸۶	اردشیر سوم
۲۸۶	داریوش سوم
۲۸۷	اسکندر مقدونی (۳۲۳-۳۳۵ ق.م.)
۲۸۸	جنگ گرانیک
۲۸۸	نبرد ایسوس
۲۸۹	نبرد گوگمل
۲۹۰	فتح بابل و شوش
۲۹۱	نبرد آریوبرزن
۲۹۱	آتش زدن تخت جمشید به دستور اسکندر
۲۹۲	سرنوشت داریوش سوم و انقراض هخامنشیان
۲۹۵	تمدن و فرهنگ دوران هخامنشی
۲۹۵	دین در روزگار هخامنشی
۲۹۵	زبان و خط روزگار هخامنشی
۲۹۶	خط آرامی
۲۹۶	وسعت و تشکیلات کشوری و لشکری هخامنشی
۲۹۷	دادگستری
۲۹۷	طبقات مردم
۲۹۷	آموزش و پرورش دوران هخامنشی
۲۹۸	صنایع دوره هخامنشی
۲۹۸	بازرگانی در روزگار هخامنشی
۲۹۹	کشاورزی
۳۰۰	ابنیه و آثار معماری هخامنشی
۳۰۰	پاسارگاد «مشهد مرغاب»
۳۰۱	تخت جمشید
۳۰۲	شوش و بیستون
۳۰۲	نقش رستم

باب هفتم - اسکندر مقدونی، سلوکیان و اشکانیان

۳۰۷	سلوکیان (جانشینان اسکندر مقدونی)
۳۰۷	مرگ اسکندر
۳۰۸	تمدن یونانی «هلنیسم» یا یونان
۳۰۹	حکومت پارت‌ها
۳۰۹	دودمان اشکانیان
۳۱۰	چگونگی بنیان دودمان اشکانی
۳۱۱	اشک اول یا ارشک
۳۱۱	اشک دوم تیرداد اول
۳۱۲	اشک ششم مهرداد اول
۳۱۲	اشک هفتم فرهاد دوم
۳۱۳	اشک نهم مهرداد دوم کبیر
۳۱۴	اشک سیزدهم ارد اول
۳۱۴	اشک چهاردهم فرهاد چهارم
۳۱۵	اشک پانزدهم فرهاد پنجم
۳۱۶	اشک بیست و دوم بلاش اول
۳۱۷	اشک بیست و چهارم خسرو
۳۱۷	اشک بیست و هشتم و بیست و نهم
۳۱۸	قیام اردشیر بابکان و انقراض دولت اشکانی
۳۱۸	تمدن و فرهنگ اشکانی
۳۱۹	مذهب در دوره اشکانی
۳۱۹	خط و زبان دوره اشکانی
۳۲۰	تشکیلات کشوری و لشکری اشکانیان
۳۲۰	مجلس مهستان
۳۲۱	آثار و ابنیه روزگار اشکانی

باب هشتم - دودمان ساسانیان

۳۲۵	شجره ساسانیان
۳۲۶	وجه تسمیه ساسانیان
۳۲۶	چگونگی بنیان دودمان ساسانی
۳۲۷	پادشاهی اردشیر بابکان
۳۳۰	پادشاهی شاپور اول
۳۳۰	بعد از مرگ اردشیر بابکان پسرش شاپور اول به سلطنت رسید
۳۳۱	نبرد شاپور با والرین امپراتور روم
۳۳۴	پادشاهی هرمز اول
۳۳۴	نصایح هرمزد قبل از مرگ به برادرش بهرام
۳۳۵	پادشاهی بهرام اول
۳۳۵	پادشاهی بهرام دوم
۳۳۶	پادشاهی بهرام سوم (بهرام بهرامیان)
۳۳۶	پادشاهی نرسی
۳۳۷	پادشاهی هرمز دوم (اورمزد نرسی)
۳۳۸	پادشاهی شاپور دوم (ذوالا کتاف)
۳۴۱	پادشاهی اردشیر (نیکوکار)

۳۴۲	پادشاهی شاپور بن شاپور (شاپور سوم)
۳۴۳	چگونگی مرگ شاپور به روایت شاهنامه
۳۴۴	پادشاهی بهرام (چهارم) پسر شاپور دوم
۳۴۵	پادشاهی یزدگرد (اول) بزه کار
۳۴۶	چگونگی به سلطنت رسیدن بهرام گور
۳۴۹	پادشاهی بهرام گور
۳۵۰	نبرد با هیتالیان
۳۵۱	پادشاهی یزدگرد دوم
۳۵۱	پادشاهی هرمزد سوم
۳۵۲	پادشاهی پیروز
۳۵۴	پادشاهی بلاش اول
۳۵۵	پادشاهی قباد اول
۳۵۵	ظهور مزدک
۳۵۹	پادشاهی انوشیروان
۳۶۳	جنگ‌های انوشیروان با روم
۳۶۳	تصرف یمن
۳۶۵	سومین جنگ انوشیروان با روم
۳۶۵	خصال انوشیروان
۳۶۶	عدل انوشیروان
۳۶۷	بزرگمهر (بوذرجمهر)
۳۶۸	ابداع شطرنج و نرد از زبان شاهنامه
۳۷۱	پادشاهی هرمزد چهارم
۳۷۳	پادشاهی خسرو پرویز
۳۷۴	جنگ ذوقار
۳۷۵	نبرد خسرو با هراکلیوس یا هرقل روم
۳۷۷	جانشینان خسرو پرویز تا پادشاهی یزدگرد سوم
۳۷۹	پادشاهی یزدگرد سوم و حمله عرب به ایران
۳۸۰	ظهور اسلام در ایران
۳۸۲	جنگ‌های ایران و اعراب
۳۸۳	۱) جنگ قادسیه و تصرف مدائن
۳۸۶	پاسخ نامه رستم از سوی سعد وقاص
۳۹۰	۲) جنگ جولا
۳۹۰	۳) جنگ نهاوند
۳۹۱	علل کلی شکست ایرانیان در برابر عرب
۳۹۲	فرجام کار یزدگرد
۳۹۴	بازماندگان یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی
۳۹۷	تمدن دوران ساسانیان
۳۹۷	دین در دوران ساسانی
۳۹۸	آتشکده‌های زرتشتی
۳۹۸	شاه و دربار
۳۹۹	سازمان کشوری
۴۰۰	تشکیلات لشکری
۴۰۰	علوم و ادبیات

۴۰۱	 موسیقی
۴۰۱	 صنایع
۴۰۱	 (۱) طاق بستان
۴۰۲	 (۲) قصر شیرین
۴۰۲	 (۳) طاق کسری
۴۰۲	 (۴) کتیبه نقش رستم
۴۰۲	 (۵) کتیبه حاجی آباد
۴۰۲	 (۶) کتیبه شاپور دوم در تخت جمشید
۴۰۲	 (۷) عمارت فیروزآباد در بیست فرسنگی جنوب شیراز
۴۰۲	 (۸) طاق ایوان در کنار کرخه
۴۰۵	 پایتخت‌های ایران باستان
۴۰۶	 تقویم پیامبران و شاهان

باب نهم - فرهنگ ایران باستان

۴۰۹	 پیدایی زرتشت و رسالت او
۴۱۰	 زندگانی زرتشت
۴۱۳	 اجداد و نسب زرتشت
۴۱۳	 آرامگاه زرتشت
۴۱۴	 باور به خدا
۴۱۵	 باور ایرانیان باستان به روز معاد
۴۱۶	 فلسفه آتش: از دیدگاه مذهبی ایرانیان باستان
۴۱۸	 جشن‌ها
۴۱۸	 جشن‌های باستانی ایرانیان
۴۱۹	 هدف از برگزاری جشن‌ها
۴۲۰	 نام جشن‌ها
۴۲۰	 جشن‌های ماهیانه
۴۲۱	 فلسفه عید نوروز
۴۲۳	 جشن مهرگان
۴۲۴	 جشن تیرگان
۴۲۵	 جشن سده
۴۲۶	 مراسم جشن سده
۴۲۷	 مقام زن در ایران باستان
۴۲۷	 تساوی حقوق زن و مرد
۴۲۸	 شیوه زناشویی
۴۲۸	 فن خانه‌داری
۴۲۹	 تحصیلات و مسئولیت‌های اجتماعی
۴۲۹	 تربیت بدنی
۴۲۹	 داستان جنگ سهراب و گُردآفرید از شاهنامه
۴۳۰	 ازدواج با محارم
۴۳۱	 تعدد زوجات
۴۳۲	 احترام به مادر
۴۳۳	 آغاز خط و کتاب در ایران باستان
۴۳۳	 خط تصویری یا هیروگلیف

۴۳۴	خط میخی
۴۳۴	خط اوستایی
۴۳۵	خط پهلوی
۴۳۵	زبان و خط دوره باستان
۴۳۵	الف) زبان‌های ایرانی کهن
۴۳۶	ب) زبان ایرانی میانه
۴۳۷	ج) زبان‌های ایرانی کنونی
۴۳۷	ادبیات در ایران باستان
۴۳۸	جنبه ادبی اوستا
۴۳۸	شعر در زبان اوستا
۴۳۹	ادبیات پهلوی
۴۴۰	شعر در زبان پهلوی
۴۴۰	رشد و تکامل زبان فارسی
۴۴۲	موسیقی در ایران باستان
۴۴۳	موسیقی در روزگار هخامنشیان
۴۴۳	موسیقی در روزگار ساسانیان
۴۴۵	شیون باربد بر مرگ خسرو پرویز
۴۴۷	کتابنامه

سخن ناشر

روی هم دو دهه در انتشارات فروهر کار کردم. بار اول نیمه‌ی نخست دهه‌ی شصت و بار دوم از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۶؛ از فروشنده‌ی کتاب آغاز شد تا مدیر مسئولی که پایان همکاریم با نشر فروهر بود. دهه‌ی ۶۰ بیشترین کتاب نایابی که سراغش را می‌گرفتند «آناهیتا»ی پورداوود بود و «تاریخ ادیان» هاشم رضی؛ و دهه‌ی ۸۰ سراغ کتابی را می‌گرفتند که هیچ‌گاه ندیده بودمش؛ «از آفرینش تا یزدگرد» نوشته‌ی سیروس کریمی بختیاری. کنجکاو شدم که این کتاب چیست و پس از دیدنش مشتاق به چاپ. یک نشست و برخواست ساده و پر مهر با نویسنده کافی بود تا سازوکار چاپ فراهم شود. آن چنان این کتاب نایاب بود که نویسنده کتاب پیشکشی به دخترش را برایم فرستاد تا از روی آن برای چاپ جدید دست به کار شوم. قسمت آن شد تا آخرین کتابی که برای نشر فروهر به چاپ رساندم همین کتاب باشد.

اکنون که بار دیگر «از آفرینش تا یزدگرد» نایاب شده و دوستدارانش همچنان زیاد، به‌جا آوردن پیمان خود با جناب کریمی بختیاری را واجب و بایسته دانستم. در این سال‌هایی که از بنیان نشر «هیرمبا» می‌گذرد، چند بار دست به کار چاپ این کتاب شدم اما به سامان نرسید.

از فرهیخته گرامی سیروس کریمی بختیاری که همیشه با گشاده‌رویی، سختی راه را هموار نمودند، سپاسگزارم؛ همچنین بی‌گمانی و استواری ایشان مایه‌ی سربلندی نشر هیرمبا است. فرزند برومندشان «کیانوش» با ژرف‌بینی کتاب را بازخوانی کردند که دست‌شان سبز و تن‌شان پاینده. سپاسگزارم از دوست ارجمندم فرهاد فضائی که مهر و مهربانی‌اش به گستردگی دیارش، خلیج فارس، در برگ برگ این کتاب گسترده است؛ مهرش کم مباد. اهورامزدا خاک، مردم، فرهنگ و شادی‌های این سرزمین را از گزند دور بدارد.

بهنام سهراب مبارکه
مدیر مسئول نشر هیرمبا

برای آنکه بتوان کشوری را
دوست داشت و به آبادی و اعتلای
آن کوشید باید نخست آن را
شناخت.

دکتر اسلامی ندوشن

آغاز سخن

بنام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارنده بر شده گوهر است
سخن هر چه زین گوهران بگذرد	نیابد بد و راه جان و خرد
خرد گر سخن برگزیند همی	همان را گزیند که بیند همی
توانا بود هر که دانا بود	ز دانش دل پیر بُرنا بود
از این پرده برتر سخن گاه نیست	به هستیش اندیشه را راه نیست
خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست گیرد به هر دوسرای
خرد چشم جان است چون بنگری	تهی چشم جان آن جهان نسپری

«شاهنامه‌ی فردوسی»

کسی راز مراداند

که از این رو به آن رویم بگرداند

«اخوان ثالث»

سخنی با خواننده

پیش از آغاز کتاب، بایسته است در مورد عنوان این دفتر با جوانان برومند میهنم سخنی داشته باشم. چون هدف از این نوشتار آشنایی نسبی جوانان با شاهنامه و با ارباب ادب فارسی، حماسه سرایی بزرگ و شاعر ملی بوده و شاهکار این ایرانی فرهنگ‌دوست از آفرینش شروع شده به یزدگرد ساسانی خاتمه می‌یابد و مباحث این نوشته هم در همین زمینه می‌باشد نام آنرا از آفرینش تا یزدگرد گذاشتم. مجموعه از آفرینش تا یزدگرد در واقع مروری است بر تاریخی که از پیدایش بشر «ابوالبشر»^۱ شروع شده و تافروپاشی فرمانروایی ساسانی ادامه می‌یابد. در طول این فاصله ابتدا از روایات شاهنامه و نظریات پژوهشگران و نویسندگان صاحب‌نظر در تاریخ ادبیات ایران (که اسامی آنها در بخش فهرست منابع آمده است) استفاده کرده‌ام و سعی نموده‌ام بیشتر مسائل تاریخی در آثار این نویسندگان را بدون دستبرد در اصل نوشتار در لابلای بگنجانم، تا بدین شکل، استناد داده باشم؛ هر چند نوشته‌های مورد نظر به طور کوتاه گردآوری و نوشته شده باشند ولی در زیرنویس خواننده را به مطالعه اصل منبع دعوت کرده‌ام که برای سیراب شدن از این چشمه جوشان و شناخت کامل‌تر از فرهنگ و تاریخ نیاکان خود به آن منابع مراجعه نماید. به امید روزی که همه جوانان ایرانی گذشته کشور و میراث نیاکان خود را بسان مشخصات فردی‌شان بدانند و در پویایی و پرباری هر چه بیشتر آن بکوشند.

هدفی که رسیدن بدان تنها با عشق ورزیدن به ایران زمین و رهنمایی جوانان دانای دانش‌پذیر ممکن می‌باشد.

۱- زرتشتیان «کیومرث» را که ده‌هزار سال پیش سلسله‌ی پیشدادیان را بنا نهاد به عنوان اولین بشر (ابوالبشر) نام برده‌اند (— اصل و نسب ایرانیان، عبد‌العظیم رضایی، ص ۳۰).

قوم ایرانی که همواره به شاهنامه تعلق خاطر داشته و عشق می‌ورزیده الحال نسبت به آن بیگانه شده است و حتی از موضوع آن نیز بی‌خبر است.

«مجتبی مینوی»

فردوسی فرهنگ کهن نیاکان ایرانی را از راه شاهنامه در میان ایرانیان از کلبه‌های روستائی تا کاخ‌های بزرگ رواج داد.

«دکتر محمد ریاحی»

سفارشی که من به تو می‌کنم این است که شاهنامه را بخوان و از اول تا آخر بخوان هر چند که آخرش خوش نیست.

«استاد مرتضی راوندی»

شاهنامه فردوسی درفش کاویانی ادب فارسی و شرافت ملی نژاد ایرانی است.

«مجتبی مینوی»

طبع فردوسی را چنانکه از گفته‌های او برمی‌آید بسنجی. چنان است که احوال ملت ایران را سنجیده باشی.

«مرتضی راوندی»

مقدمه (چاپ اول)

بنده‌ی حقیر در سال ۱۳۳۴ در روستای چرمهینه از قراء استان چهارمحال و بختیاری چشم به جهان گشودم و از روزی که خودشناس شدم و متوجه مسائل اطراف خود گردیدم خویش را در خانواده‌ای یافتیم که برای فرهنگ و ادب احترام خاصی قائل بودند. مرحوم پدرم اغلب به زبان شعر سخن می‌گفت. اشعار شاهنامه را در موقعیت‌های مناسب به آواز می‌خواند و شاهنامه‌خوانی را به بنده که فرزند کوچک او بودم می‌آموخت. بی‌مناسبت نیست یادآوری نمایم که شاهنامه‌خوانی در بیشتر خانواده‌های بختیاری متداول بوده و هست. اگر به پژوهش پژوهشگرانی که فرهنگ ایل بختیاری را بررسی کرده‌اند، نظر بیفکنیم، همواره به این ادعا پی خواهیم برد که شاهنامه‌خوانی در خانواده‌های بختیاری جزئی از زندگی آنها است و سده‌ها با آداب و رسوم این قوم عجین بوده است. بختیاری‌ها در بیشتر مجالس شادی و میهمانی شاهنامه را به آواز خوش می‌خوانند. حتی زن‌ها در این مسابقه فرهنگی شرکت دارند و همپای مردان، شاهنامه را به آواز می‌خوانند. یکی از عوامل مهمی که باعث شده شاهنامه در فرهنگ مردم بختیاری بیگانه نشود همین شاهنامه‌خوانی‌ها و تعریف داستان‌های حماسی آن توسط بزرگان ایل برای جوانان بوده و به همین شکل در طی سده‌ها سینه به سینه به نسل‌های بعد منتقل شده و همراه شور و شوقی که در دل این جوانان بوجود آورده، موجب حفظ و پایداری آن در فرهنگ این قوم گردیده است.^۱

بنده هم پیش از تحصیلات ابتدایی در کنار پدرم بعضی از اشعار شاهنامه را حفظ کرده و به تقلید از ایشان به آواز می‌خواندم.

وقتی دوران تحصیلات ابتدایی را طی نمودم و خواندن و نوشتن را به خوبی آموختم با کتاب‌های درسی دوره‌های بالاتر به ویژه کتاب فارسی که بخش بزرگی از آن به معرفی نویسندگان و شعرای

۱- از خراسان تا بختیاری، هانری رنه د، ترجمه غلامرضا سمعی.

ایرانی بخصوص شاهنامه فردوسی اختصاص داده شده بود، آشنا شدم و با آگاهی بیشتر از زندگی حماسی این شاعر بزرگ علاقه‌مندی در من بیشتر گردید و دسترسی به آثار نویسندگان ایرانی و خارجی و آگاهی از سیر جریان تاریخی و اجتماعی دوران گذشته و تأثیر شاهنامه فردوسی در پویایی زبان فارسی در طی سده‌های متمادی این زمینه را در من بوجود آورد که بیشتر به ایران و فرهنگ آن افتخار کنم. اما این احساس را در دوستان و به ویژه بیشتر جوانان نمی‌دیدم و هر گاه در زمینه‌های تاریخی و فرهنگی با آنان گفت‌وگو کردم از نبود آشنایی آنان با زمینه‌های یاد شده، چنین پیدا بود که با گذشته خویش بیگانه شده‌اند، این مسئله سبب شگفتیم شد. چرا که وقتی بیشتر کشورهای غرب و شرق شاهنامه را به عنوان بزرگترین سند ادبی در دانشگاه‌های خود تدریس می‌کنند و درس فردوسی شناسی برای دانش‌آموزان و دانشجویان خود تدارک می‌بینند، شاهنامه در کشور خودمان برای جوانانمان بیگانه باشد؛ و چرا وقتی بیشتر اندیشمندان دنیا عمر خود را صرف شناختن فردوسی و برداشت از تعالیم حکمت‌آمیز او می‌کنند بیشتر استادان و نویسندگان ایرانی سکوت کرده‌اند؟ به قول استاد مجتبی مینوی^۱ «اگر امروز بخواهیم در یک متن قدیم مثل کتاب‌های فردوسی، حافظ، مولوی، سعدی، سنایی و ناصر خسرو تدقیق و تحقیق کنیم و در صدد این برآییم که غلط‌هایی را که در نسخه‌ها راه یافته است رفع کنیم، عده‌ کسانی که به این فن واقف بوده‌اند بقدری نادر بوده است که شاید به ده نفر هم نرسد و جای تأسف است که در دانشگاه‌های ما استادانی که به این رشته توجه کرده باشند و شاگردانی تربیت کرده باشند و آنها را در امر تحقیق و تصحیح متون کار آموخته و کارآزموده کرده باشند کم بوده‌اند، یا هیچ نبوده‌اند. هر کسی هر چه یاد گرفته است به سائقه ذوق و شوق خودش بوده است.» و چرا وقتی در دنیا «هزاره فردوسی»^۲ را بر پا می‌کنند و هزاران کتاب و نشریه توسط اندیشمندان و محققین در اوصاف زندگی و عظمت شعر فردوسی می‌نویسند، ملت فردوسی نظاره‌گرند.

اینجا به عنوان یک ایرانی صادقانه از مسئولین کشورم گلایه دارم که چرا اجازه داده‌اند چنین فاصله عظیمی بین جوانان کشور با اربابان هنر و ادب فارسی به ویژه فردوسی این شاعر ملی که هویت زبانمان را مدیون عشق و تلاش او هستیم، ایجاد شود. چرا که وقتی فرهنگی از وسیله اشاعه و توسعه محروم بماند یعنی مروج و مبلّغی نداشته باشد که آن را به نسل بعد منتقل کند، نخست از بسط

۱- مینوی و شاهنامه، بنیاد شاهنامه فردوسی.

۲- نگاه کنید به بخش هزاره‌های فردوسی در همین کتاب.

و توسعه و شکوفایی باز می ماند و آنگاه به پژمردگی و فرسودگی می گراید و کم کم به صورت آثار باستانی و عتیقه درمی آید. فرهنگی که شکوفایی و پویایی خود را از دست بدهد، حاملان علم از دست می دهد و پس از آنکه فاقد مشروعیت شد، در نظام ارزش به پایین ترین درجه سلسله مراتب تنزل می کند و اینجاست که کانال مناسبی برای گرایش به فرهنگ های بیگانه باز و هموار می نماید. امروز جوانان جامعه ما به همین درد مبتلا شده اند. بیگانگی و فاصله زیادی که بین جوانان کشور با فرهنگ و تاریخ ایران به وجود آمده، ناشی از عدم گسترش فرهنگ اصیل ایرانی است؛ و این فاصله آنقدر حساب شده طراحی گردیده که جوانان ایرانی را نسبت به تاریخ پر بار ایران زمین بیگانه کرده است و سرزمینی که روزگاری به عنوان گهواره ی تمدن جهان شناخته می شده، امروز برای جوانان خود در حکم عتیقه و فرهنگی کهنه و افسانه ای درآمده است.

این مهم را نباید از بی همتی و بی علاقه ی جوانان دید. زیرا در شرایطی ما از پویایی و گسترش فرهنگ خود بازمانده ایم که نه در مدرسه و دانشگاه به طور جامع تدریس می شود و نه مانند گذشته سینه به سینه به نسل های بعد منتقل می گردد. طبیعی است که در چنین شرایطی جوانان ما تحت تأثیر فرهنگ های بی محتوای غربی قرار می گیرند.

و چنین می پندارند که به راستی این تبلیغات از بطن جامعه خودی برخاسته است، کشور ما در طول تاریخ بر اثر هجوم نظامی، فرهنگی کشورگشایان و فرمانروایان مناسب با طول استیلای خود در ایران سعی بر این داشته که ابتدا فرهنگ ایرانی را از بین برده و سپس فرهنگ خود را گسترش دهد هر چند عظمت و پویایی زبان و فرهنگ فارسی توانسته فرهنگ های بیگانه را در خود حل نماید اما نتیجه ی هجوم های پی در پی سده های گذشته از اسکندر مقدونی تا محمود افغان این باور حقیقی را در روحيات ایرانی بوجود آورد که تنها با حفظ زبان فارسی می توانند یادبود سرزمین آریایی را در خود زنده نگهدارند. که آن هم متأسفانه امروزه توسط عده ای اروپا رفته فرنگی مآب که هجوم عبارتهای بیگانه را در زبان اصیل فارسی به سوغات می آورند و با افتخار در لابلای جملات فارسی به کار می برند دچار ضربات مهلکی گردیده است.

به قول استاد فریدون جنیدی^۱ «اخیراً عده ای لوس بی فرهنگ به تقلید از فرنگ رفته ها، ایران را ایرون می گویند و بعید نیست که در آینده ای نزدیک در کتاب ها نیز به همین صورت بیاید؛ باید اذعان

داشت که استفاده از کلمات و عبارات غیر فارسی که معادل فارسی آنها در لغت‌نامه‌های مختلف کشور فراوان است، اثر تخریبی خود را مانند نوارهای مبتذل ویدیویی و تبلیغات غربی در جامعه نشان می‌دهد و چه بسا با شیوع آن تخریب فرهنگ اصیل ایرانی و زبان بلیغ و شیوای فارسی پایه‌گذاری شود که دشمنان ایران و فرهنگ ایرانی همین را می‌خواهند».

این مسئله تنها مشکل امروز کشور ما نبوده بلکه در سال‌های گذشته هم پژوهشگران و نویسندگان علاقه‌مند به فرهنگ فارسی این خطر را هشدار داده‌اند. در حدود نیم قرن گذشته کلمه تهاجم فرهنگ تحت عنوان غرب‌زدگی مطرح بود که در آن روز میان نسل جوان ما نوعی شیفتگی به تمدن غرب دیده می‌شد و یک نوع خودباختگی در برخورد با تمدن غرب همه را خود کوچک‌بین ساخته بود و آنچه چهره فرنگی داشت، درست و آنچه به فرهنگ خودی مربوط می‌شد سست و حقیر شمرده می‌شد. روانشاد دکتر اسدالله بیژن^۱ استاد وقت دانشگاه تهران گسترش و نفوذ فرهنگ غرب را مغایر با سنت‌های اصیل ایرانی دانسته و آن را خطری جبران‌ناپذیر برای فرهنگ خودی دانسته است. او در سال ۱۳۱۶ شمسی کتابی تحت عنوان سیر تمدن و تربیت در ایران باستان نوشت که در مقدمه دوم آن چنین می‌آید: «محیط آن زمان پذیرای یافته‌های این کتاب نبود و از هدیه من پیشوازی که چشم به راه آن بودم نگردید. حتی برخی آنرا داستان حسین‌گرد خواندندی. اما فروش نسخه‌های همین کتاب در آلمان و هندوستان فروتر از فروش آن در ایران بود. چهل سال پیش هم ایمان داشتم و امروز نیز به همان سان ایمان دارم که جوانان ایرانی باید در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها به میراث نیاکان خود آشنایی پیدا کنند.

امروز جهان در شگفت است که چگونه کوروش ایرانی در آن دوران سببیت و خونخواری، منشوری شبیه منشور ملل متفق، بیست و پنج سده پیش نوشته و آزادی و زندگی و اندیشه و ایمان را حق طبیعی هر کس بدون توجه به ملیت و نژاد دانسته است. و خون ناحق ریختن را ناشایسته شمرده است. پاسخ آن را در فرهنگ و آموزش و پرورش ایرانیان آن زمان که ما آن را دوران اوستایی نامیده‌ایم باید جستجو کرد. در بیست و پنج قرن پیش داریوش خود را در فراز تختی قرار داد که نقر شده آن را تا امروز در پاسارگاد می‌بینیم. پایه‌های تخت بزرگ داریوش شاهنشاه ایران، ملت‌ها و نژادهای گوناگون می‌باشند. او دموکراسی و مساوات را باور داشته است و همزیستی را از اساس نظم

عمومی دانسته است و با زبان مرموز به بازماندگان خود پیام داده است. که «ریشه ایمان را نیز در فرهنگ و آموزش و پرورش دوره اوستائی باید جستجو کرد.»

و در قسمت دیگر مقدمه می نویسد: «چاپ اول این کتاب به قیمت خانه مسکونی ام تمام شد و یا این همه گامی بود آشنا در راه باز شدن ایران شناسی.»

جای تأسف است که کتاب ارزشمند این محقق ایران دوست که زندگی خود را وقف آن نمود تا وجدان جامعه را بیدار کند و جوانان کشور را با فرهنگ دیرینه خود آشنا کند. از طرف جامعه روشنفکر آن زمان مورد استقبال قرار نگرفت.

لذا امروز برای پر کردن خلاء فرهنگی که در گذشته بوجود آمده و موجب گردیده فرهنگ اصیل و خودی را بی رنگ و فرهنگ و تمدن غرب را که هیچ گونه همخوانی با فرهنگ ایرانی ندارد، مهم و اساسی جلوه دهد. باید برای جوانان کشور روشن گردد که ملت ایران بنا به روایت تاریخ، ده هزار سال حیات ثبت شده دارد و بنا به اسناد تاریخی اوستا، ده هزار سال فرهنگ دارد. اگر جوانان ما از گذشته کشور خود و از دولت مردان آن آگاه باشند و بدانند روزی میهن شان گهواره ی تمدن جهان محسوب می شده و بدانند پی ریزی آن تمدن بزرگ و آن استقلال و عظمت توسط مردان نامی و فرهنگ دوست ایرانی بنا شده، هرگز تن به تهاجم فرهنگی غرب نخواهد داد. زیرا ملت راه خود را دانسته و دیگر خطری در این زمینه استقلال کشور را تهدید نمی کند. اما بی خبر گذاشتن ملتی را از گذشته خویش در واقع راه را برای هجوم فرهنگ بیگانه باز کردن است. همانطور که در روزگار خلفای بنی امیه سعی بر آن داشتند که ایرانیان را از گذشته خود منحرف سازند.^۱

به قول نویسنده ای «عزت و استقلال اقوام زنده ی دنیا وابسته به وجود شخصیت هایی است که دارند. اگر شخصیت های یک قوم را از میان ببرند، همه چیز او را از بین برده اند. زیرا شخصیت های برجسته یک قوم اعم از سیاسی و ادبی و علمی همیشه حافظ حقوق و استقلال و عزت و آزادی و سرافرازی قوم خود هستند» و فردوسی به عنوان یکی از آن رادمردان ایرانی در طول تاریخ پرفراز و نشیبی که در این کشور به وجود آمده و در مقاطعی که ایران در سلطه فرمانروایان بیگانه بوده، توانسته با سرودن اشعار شاهنامه زمره استقلال و پیروزی را برای ملت نوید دهد؛ و در هر مقطعی از تاریخ کشورمان ضامن استقلال و اتحاد ایرانیان باشد. چرا که هدف فردوسی از نظم شاهنامه حفظ زبان و

ملیت و نوسازی ایران کهن و احیاء تاریخ و سرگذشت پرافتخار ایران زمین بوده که در ضمن ساختن ایرانی تازه و نو که مظهر آزادی و آزادی و دارایی صفات جوانمردی و مردانگی و در عین حال صاحب زور و قدرت است، بتواند در حفظ مملکت و جلوگیری از تجاوز و زورگویی دشمنان این آب و خاک نیز مؤثر باشد. با این چنین پرورش فکری است که وقتی تیمور لنگ از سر ایرانیان مناره‌ها ساخت تا موجب عبرت بقیه شهرهای ایران گردد، ایرانیان با خواندن شاهنامه مقاومت و پایمردی را تارسیدن به پیروزی به هموعان خود نوید می‌دادند و با زبان بی‌زبانی به تیمور فهماندند که ما زنده خواهیم ماند. تیمور که شاهنامه را خوانده بود بر آن شد که قبر این شاعر طوسی که تا آن اندازه مورد احترام و ستایش ایرانیان است و به شاهنامه حماسی او فخر می‌فرشند را از نزدیک ببیند. وقتی به خراسان می‌رود می‌گوید: «شنیده بودم فردوسی در باغ شخصی خود دفن شده است. وقتی به دیدن باغ فردوسی رفتیم، چیزی که شبیه باغ باشد به نظرم نرسید. بلکه ویرانه‌ای دیدم که علف در آن روییده بود. یک برآمدگی کوچک در آن ویرانه مشاهده می‌شد و به من گفتند که آن قبر فردوسی است، من کنار قبر آن مرد ایستادم و در بحر تفکر غوطه‌ور شدم و حیرت می‌کردم که چگونه شاعری چون فردوسی ولو رافضی (= شیعه) باشد آنطور متروک و مهجور گردیده و سکنه طوس چرا حتی سنگی روی قبرش نگذاشته‌اند، که اثر او از بین نرود. قبل از اینکه از کنار قبر دور شوم دستور دادم که همان روز سنگی روی قبر او بگذارند تا اینکه اثر قبرش از بین نرود».^۱

بله تیمور لنگ وقتی آرامگاه فردوسی را چنین می‌بیند آن را در مقایسه با روح بزرگ و عظمت این شاعر پارسی‌گوی برای ایرانیان توهین می‌داند... و به عنوان یک فرمانروای بیگانه در مقابل تربت پاکش سر تعظیم فرود می‌آورد و دستور می‌دهد تا قبه‌ای مناسب شخصیت او بر سر مزارش گذارند. اگر تیمور از سر زن و مرد ایرانی مناره‌ها ساخت و آن همه ویرانی به وجود آورد، وقتی از عظمت شاهنامه و روح بلند سراینده آن آگاه شد برای جبران آن همه بیداد، مرهمی بر زخم ایرانیان گذاشت و در بازسازی آرامگاه فردوسی همت کرد و آن را برای ایرانیان زنده نگه داشت. چه بسا دشمنان فرهنگ پارسی چنین می‌خواستند که آرامگاه او در خار و خاشاک مدفون گردد و آثار از آن باقی نماند. همچنین فرزندش شاهرخ دستور داد تا کامل‌ترین شاهنامه^۲ با بهترین مقدمه به ملت ایران هدیه

۱- منم تیمور جهانگشا، ترجمه ذبیح‌الله منصوری.

۲- شاهنامه بایسنقر = بایسنقر بن شاهرخ از شاهزادگان تیموری در سال ۸۰۳ ه‍.ق وی دستور داد تا نسخه‌ای از شاهنامه برای وی استنساخ کردند و مقدمه‌ای سودمند برای آن نوشتند (سفر فرهنگ معین).

گردد و بدین ترتیب بزرگترین سند فرهنگی و تاریخ ایرانیان را زنده نگه داشت تا شاهنامه او امروز به عنوان یک منبع مورد توجه اهل قلم قرار گیرد. زیرا اهل قلم چنین بزرگانی مثل فردوسی، حافظ، خیام، نظامی و سعدی... را متعلق به یک کشور نمی‌دانند و اعتقاد دارند که از پرتو نور آنها تمام دنیا می‌بایست بهره بگیرد. بر مبنای همین ذهنیت است که «مختار شایخانی» شاعر و نماینده مجلس قزاقستان در گفت‌وگو با روزنامه اطلاعات می‌گوید: «مردم قزاقستان ایران را بنام فردوسی می‌شناسند و افرادی چون فردوسی و... مرز نمی‌شناسند و به همه مردم تعلق دارند».^۱

«براساس همین طرز فکر بوده که مصحح بیشتر شاهنامه‌ها محققین خارجی بوده‌اند که ما امروز از آنها بهره می‌بریم».^۲

بنابراین شاهنامه فردوسی همیشه کلید راه گشای ایرانیان در حفظ وحدت ملی و یکپارچگی کشور ایران بوده و هر گاه سیاست‌بازان ترک و تازی کوشیده‌اند آنها را از گذشته خویش و از نیاکان افتخارآفرین ایران باستان بی‌خبر سازند، شاهنامه برای جولان حس غرور ملی ما میدان بدست می‌دهد و مدام به گوش ما می‌خواند.

بزرگان ایران گشاده دل اند تو گویی که آهن همی بگسلند

ذبیح‌الله منصوری مترجم توانای معاصر در همین زمینه می‌نویسد «وقتی شاه اسماعیل صفوی در حضور برخی از بزرگان و فرماندهان خود در مورد گسترش متصرفات خویش سخن می‌گفت، اظهار داشت روزی ما نایل به فتح نهائی می‌شویم که خانقاه در تمام ایران مانند دوره خسرو انوشیروان دارای نفوذ کلمه باشد.

فهم آنچه که اسماعیل جوان بر زبان آورد برای تمام کسانی که در آن مجمع حضور داشتند مشکل بود گر چه همه می‌دانستند که در گذشته ایران پادشاهی داشته بنام خسرو و ملقب به انوشیروان و اطلاع داشتند که وی دارای عدل بوده یعنی سازمانی برای عدالت داشته که چون رشته‌های زنجیر به هم مربوط بوده و هر کس به آن سازمان مراجعه می‌کرد، داد خود را می‌گرفت و عوام تصور می‌کردند که زنجیر عدل انوشیروان یک زنجیر طویل و سنگین آهنی است. اما کسی نمی‌دانست که ایران دوره انوشیروان چقدر وسعت داشت؟ از آن گذشته کلمه ایران در گوش‌ها ثقیل جلوه می‌کرد. اسماعیل

۱- روزنامه اطلاعات ۲۵ بهمن ۱۳۷۱.

۲- مینوی و شاهنامه، بنیاد شاهنامه فردوسی، ص ۴.

جوان فهمید که همه از شنیدن حرف او حیرت کرده‌اند و گفت: از این جهت گفتم که خانقاه باید در ایران عهد خسرو و انوشیروان نفوذ کلمه داشته باشد که شما بفهمید که من چه می‌گویم، وگرنه می‌گفتم که خانقاه باید در ایران عهد کیه‌خسرو نفوذ کلمه داشته باشد. یکی از حضار در جلسه از اسماعیل سؤال کرد از کجا صحبت می‌کنی، کیه‌خسرو کیست؟ و ایران کجاست؟ شاه اسماعیل گفت: می‌دانم که شما شاهنامه نخوانده‌اید. اگر شاهنامه می‌خواندید می‌دانستید که کیه‌خسرو که بوده و ایران دوره کیه‌خسرو چگونه بوده است. آنگاه خطاب به یکی از حضار گفت: ای علی فتاح قره! تو خوش خط هستی و خوش نویسان را می‌شناسی چند نفر از آنها را جمع کن و من کتاب شاهنامه را به شما می‌دهم که هر کدام از روی آن تمام شاهنامه را بنویسید تا اینکه آن را به مریدان خانقاه بدهم و آنها شاهنامه را بخوانند و بدانند ایران کجا بود و چقدر وسعت داشت و کیه‌خسرو که بوده است. اسماعیل جوان به کاتبین شاهنامه گفت: «برای نوشتن شاهنامه در فکر هزینه نباشید چون هر قدر هزینه به این کار تعلق بگیرد، خانقاه خواهد پرداخت و منظور من این است که مریدان خانقاه شاهنامه بخوانند تا اینکه ایران و سلاطین قدیم آن را بشناسند و وقتی نام ایران را می‌شنوند مبهوت نظر به گوینده ندوزند و بدانند که ایران در کجاست و در گذشته دارای چه وضع بود و چه مردان بزرگ در آن زندگی کردند.

لذا بدین طریق شاه اسماعیل صفوی در سنین هیجده تا بیست سال در سال‌های اول قرن دهم هجری قمری با معرفی شاهنامه و تکثیر آن برای شناخت و آشنایی ایرانیان از گذشته تاریخ و میراث نیاکان خویش، وحدت سیاسی و گسترش و استقلال مرزهای ایران زمان خسرو و انوشیروان را بوجود آورد و آن وحدت سیاسی در ایران تا امروز باقی مانده است».^۱

گویا بیش از اندازه از بحث آشنایی با نویسنده دور شدیم؛ علاقه‌ای که به شاهنامه پیدا کرده‌ام باعث شد که در بیشتر مجالس و نشست‌ها با دوستان برای آنها از شاهنامه بگویم. اما در این مجالس همواره نکته‌ای باعث رنجش می‌گردید، متأسفانه جوانانی که بنده با آنها زمینه آشنایی و بحث داشتم و در رده‌های دبیرستان یا دانشگاه بودند، فاقد کمترین آگاهی در خصوص این شاعر ملی و جهان‌شهرتی بوده و تنها نام و محل دفن او را می‌دانستند و راجع به نقش شاهنامه در فرهنگ و ادبیات فارسی و فلسفه پیدایش شاهنامه و انگیزه سی سال زحمت و تلاش فردوسی در نظم حماسه ملی، آن هم در آن جو فکری حاکم در سده چهارم هـ.ق هیچ‌گونه آگاهی نداشتند. تا اینکه در همان روزها زمینه ملاقاتی

برایم پیش آمد با یک مترجم روسی که برای ساخت نیروگاه به اتفاق سایر مهندسان به ایران آمده بودند. در بین گفت‌وگوهایمان بحث ما به گنج^۱ افتاد. من به او گفتم البته می‌دانید که نظامی گنجوی شاعر گرانمایه هم اهل گنج بوده و گنج به تا قبل از سلسله قاجاریه متعلق به خاک ایران بوده و در آن زمان به لحاظ بی‌کفایتی پادشاهان زمانه مطابق قرارداد ننگین گلستان^۲ بین فتحعلی شاه و روسیه به شوروی واگذار شد. ایشان به شدت از گفته من ناراحت شد. چرا که من گفته‌ام «نظامی» ایرانی است. لذا بنده از تعصبی که این جوان روسی نسبت به نظامی گنجوی از خود بروز داد به فکر فرو رفتم که چرا یک جوان روسی باید تا این اندازه به «نظامی» وابسته بوده و تعصب نشان دهد، ولی از آن سو جوانان ایرانی نسبت به این بزرگان بی‌احساس بوده و همچنین نسبت به فردوسی پدر زبان فارسی بی‌اطلاع باشند. همین مسئله انگیزه لازم را در من به وجود آورد تا با توجه به اطلاعات ناچیزی که دارم محصول چند سال برداشتم از مطالعه و مباحثه را جهت آگاهی آن دسته از جوانان و محصلین کشورم که به لحاظ عدم دسترسی به مجموعه کاملی از کتب تاریخی نیاز به گزارش خلاصه شده‌ای از سیر حیات تاریخ ایران دارند، تقدیم کنم. به این امید که اگر خدای ناخواسته جوانانی تا امروز با شاهنامه حکیم فردوسی ناآشنا مانده‌اند، با خواندن این گزارش سرچشمه را دریابند و به سراغ این گنجینه معارف و مفاخر ایرانی روند و از بی‌ت بی‌ت این شاهکار حماسی و ملی به پستی و بلندی‌های تاریخ گذشته میهن‌شان پی ببرند، و همچنین توانسته باشم با این مختصر اطلاعات نسبی در پیرامون زندگی فردوسی و اثر بارزشش، شاهنامه، انگیزه تحقیق جامعی را در بعضی از عزیزان محقق و صاحب کمال بوجود آورده باشم.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

در پایان همچنین سپاسگزار دوستانی هستم که برای بهتر شدن این اثر راهنمایی‌ها و نکته‌گیری‌های خود را از من دریغ نداشته‌اند و بیش از همه سپاسگزار استاد ارجمند آقای مهندس احمدپور یوسفیان که در اصلاح دست‌نوشته‌های نخستین و همچنین بازنگری‌های بعدی بهترین

۱- گنج یکی از شهرهای قفقاز است که به دستور شاپور اول ساخته شد.

۲- گلستان: قریه‌ای است در قره‌باغ که معاهده گلستان در آن منعقد شد. با شکست ایران و میانجیگری انگلیس عهدنامه شوم گلستان در ده گلستان کنار رود ارس بسته شد بنابراین عهدنامه، ولایات قره‌باغ، گنج، شیروان، شکی، قوبا، دربند، باکو، داغستان و گرجستان که به دولت ایران تعلق داشت به تصرف امپراطوری روسیه درآمد. در سال ۱۲۲۸ هـ ق (— دلاوران گمنام ایران، ذبیح‌الله منصوری).

اوقات زندگی خود را صرف نموده و همکاری‌های ایشان در تمام مراحل تدوین این گزارش همراه با رهنمودهای ایران‌دوستانه‌ی وی موجبی برای تألیف و گردآوری این مجموعه گردید. همچنین قدردان جناب آقای مهندس پیمان‌الاسلام هستیم که زحمت و یرایش این مجموعه را به عهده داشت و طرح روی جلد نمودی از ذوق و هنر این ایرانی فرهنگ دوست می‌باشد.

و بیش از پیش مرهون صبر و شکیبایی همسر هستم که طی ده سال تدوین این مجموعه کم و کاستی‌های زندگیمان را تحمل نموده و صمیمانه همراهیم کرد و ضمن اینکه طی این مدت بار سنگین اداره زندگی و تعلیم و تربیت فرزندان مان را به عهده داشت، تا پاسی از شب به بازخوانی کتاب حاضر اقدام نمود. صبر و شکیباییش، نویدهای امیدبخشش در مقاطع خستگی و ناامیدی همواره عاملی برای پیشبرد تدوین این مجموعه فرهنگی، تاریخی گردید. زبانم از بیان فداکاری‌های وی ناتوان است، همین بس که برای بروز احساسات قلبیم، از اشعار حکیم طوسی مدد طلبم.

الا مهربان سرو پیراسته
ز تو گشت طبع من آراسته^۱

سیروس کریمی بختیاری

«احمد خسروی»^۲

اردیبهشت ۱۳۷۶ خورشیدی

۱- نگاه کنید به بخش مقام زن در شاهنامه، حکایت داستان بیژن و منیژه.

۲- احمد خسروی = در ساختار سازمانی ایل بختیاری، تیره احمد خسروی، یکی از بیست تیره طایفه زراسوند از شاخه هفت لنگ می‌باشد.

فردوسی و شاهنامه

باب یکم

- تولد شاهنامه • هدف فردوسی از نظم شاهنامه
- فردوسی و مقام پادشاهان • مقام زن در شاهنامه
- زندگی فردوسی • آرامگاه فردوسی
- هزاره‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی فردوسی

تو این را دروغ و فسانه مخوان
به یکسان روش در زمانه مَدان
از او هر چه آندر خورَد با خِرَد
دگر بر ره رمز و معنی بَرَد

«شاهنامه»

سرآغازی بر پیدایی شاهنامه^۱

منظومه‌ای حماسی مانند شاهنامه که سراسر تاریخ یک امپرتوری بزرگ را از بنیاد تا انهدام در بر می‌گیرد، پیش از آنکه جای واقعی آن به عنوان یک اثر ادبی و منبع تاریخی معین شود، باید از جهات مختلف مورد بررسی قرار گیرد.

ملت‌ها همه از این گونه داستان‌ها و روایت‌ها داشته‌اند. زیرا هیچ ملتی نمی‌تواند بی‌گذر از دوران‌های بلاخیز پهلوان‌منشی و بدون در نظر گرفتن بزرگمردانی که به این وهم و گمان‌ها جولان و هیجان می‌بخشند، شکل پیدا کند.

ملت خاطره‌اینان را نگاه می‌دارد و به طور غریزی به شکل شاعرانه در می‌آورد و به این شیوه تاریخ شگفت‌انگیزی فراهم می‌آورد که در تار و پود حقیقت و افسانه بافته شده است.

برای مردمان دورهٔ بربریت یک قطعه شعر در حکم یک سند تاریخی یا یک نشریه رسمی بوده است و دوران تمدن بررسی دقیق اشعار ملی روشنی‌بخش طبیعت این

۱- برگرفته از شاهنامه فردوسی، ژول مول، دیباچه شاهنامه با اندکی ویراست.

روایت‌های کهن و دگرگونی‌هایی است که در نقل سینه به سینه به سر آنها رفته است. تاریخ هر ملت از همین جا آغاز می‌شود، زیرا که آدمی پیش از آنکه بنویسد، داستان می‌سراید و ترانه می‌خواند و مورخین چاره‌ای جز آن نداشته‌اند که روایت‌های خود را بر این گونه داستان‌ها بنا کنند.

شاعر، افسانه‌های کهن و کارمایه را گردآوری می‌کند و در عین محفوظ داشتن ریشه آنها و تا آنجایی که ممکن باشد با حفاظت شکل اولیه کارمایه‌ها اثری هنری می‌آفریند و از آنجا که سراینده از روح ملی راستین به شور آمده است، دستاوردش به زودی همگانی می‌شود و بر سر زبان‌ها می‌افتد.

البته بارها پیش آمده است که شاعری در صدد برآمده که منظومه‌ای بلند ابداع کند، بی‌آنکه روایت‌های کهن ملی را پایه قرار دهد. ولی ملت همیشه در این گونه موارد منظومه را پس زده است، بسا که شیوایی بیان و بلندی مقصود این چنین منظومه‌ها را در چشم اهل ادب ارج دار کرده باشد، ولی این کافی نبوده است، تا این منظومه می‌شود. سنگ محک هر منظومه حماسی همین است که هر گاه اثری به نزد ملتی مقبول افتد در میدان‌های عمومی سراییده شود، و می‌توان امید و اطمینان داشت که بر پایه روایت‌های حقیقی مبتنی بوده است. همان طور که هومر،^۱ شاعر یونانی، خواست نیروی پندار خود را در مجموعه‌ای بنام «ایلیاد» و «آدیسه» بر جای خالی افسانه‌های کهن نشاند، ولی با همه هنر و کمال سبکی که به کار برد نتوانست پندارهای خود را مردمی‌پسند و اثرش را ملی کند.

اینکه تنها چند ملت توانسته‌اند منظومه‌های حماسی پدید آورند، شاید مایه شگفتی باشد. زیرا که همه آنها کارمایه و عناصر آن را دارا بوده‌اند... و اینکه ما ایرانیان در داستان‌های حماسی از بیشتر ملت‌ها غنی‌تریم جای شگفتی نیست، از یک سو دامنۀ جهانگشایی و نشیب و فراز امپراتوری و پیوستگی جنگ‌ها و شکوه بناهایی که پادشاهان قدیم ساخته‌اند، در خاطره‌ها، آثار چندی باقی گذاشته است، و از سوی دیگر عطش ماندگار نمودن این فرهنگ عظیم انسانی که پدیدآورندۀ تمدن برتر و به وجود آورندۀ ابداعات و ابتکارات متنوعی در جهت روح بخشیدن به زندگی ایرانی از فلسفه، شعر، نجوم

۱- هومر، شاعر نابینای یونان قدیم (۵۰ پ.م.) منظومۀ حماسی «ایلیاد» و «آدیسه» از اوست.

و معماری گرفته تا فنون جنگ آوری و کشاورزی و صنعت و ادبیات که همه گویای عظمت قوم ایرانی و سرزمین شان «ایران ویج» می باشد.

چ بنام ایزد بخشد مهربان			
بنام خدای جهان خرد نماد و نهالمان کرد و آن چهر بینندگان آفرینند سرخ هر چه زمین کوهران کند ستودن اندکس اورا چو ست پیران ملت داری جان روان پرستند با نیتی چون دریا ایران پرده بر رخسار است کنون یخزدند و جود خرد خرد بهر آینه بر خیزد و د خرد زیور جاد و آینه ساس از ریشادمانی زود مرست چه گفت آن بر زمین و خرد	کزین برتر اندیشه بر نگار فرزنده ماه و نایب دهر یعنی بر جهان دینست نیاید دور و جهان خرد میان بنید که ایست است ستودن آفریننده را کی توان به فرماندار فک و دن نگار	خداوند نام و خداوندی ز نام و نشان بکمان برتر است نیاید دور و جهان خرد خرد در جهان بهی سنجاد خرد در سخن بر گزیند سخی به پیش پای که خستوشی توانا بود سر که دانا بود	خداوند دوزی و دهر سنا نگارنده ریشه کوهر است که او برتر از نام و از جایگاه در اندیشه سختی کجند او همانرا گزیند که بسند می ز نقار پیکار کیوشوی ز دانش دل بر پران بود به پیش از اندیشه را امنیت که گوش بیوشند و خرد خرد زیور نامداران بود خرد دست گیر دهر و سخی باشد همی شادمان بیکران دلش کرد و اگر دهر خوش
کفتار اندر ستایش خرد			
بدینجای که گفتار اند خرد ستایش خرد را بزره د خرد مایه زندگانی ساس از ویست خردی دوزیست که دانا کعبه زار و خرد	بلو تا چه داری بسیار خرد خرد افشردن بهر باران خرد در بنمای خرد و کجاست خرد تیره و مرده و دشمنان کسی که خرد را نداندر پیش		

در شاهنامه بزرگان ایران دارای شخصیت اند. دروغ نمی گویند، سرشکستگی به بار نمی آورند، فرمان بیدادگرانه ای را نمی پذیرند.

پدید آمدن شاهنامه^۱

تاریخ و فرهنگ گذشته هر قومی، از دیرباز نقش عمده و تعیین‌کننده‌ای در چگونگی اداره حکومت‌ها داشته و از قرائن چنین پیداست که نخستین تلاش در ایران برای گردآوری افسانه‌های کهن در زمان انوشیروان پادشاه ساسانی صورت گرفته است. وی فرمان داد تا قصه‌های کهن را درباره پادشاهان باستان از سراسر سرزمین امپراتوری ایران گرد آورند و در کتابخانه‌اش نهند. بعد از انوشیروان این اهتمام در زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی از نو آغاز شد: «یزدگرد علیرغم مدت کوتاه سلطنت خویش و مشکلات داخلی و آن هم در شرایطی که مرزهای ایران در تهدید کشورهای بیگانه بود، از اهمیت فرهنگ غافل نماند. وی «دهقان دانشور» را که از مردان دربار مدائن و به گوهر دانش سرافراز بود برگماشت، تا آنچه را خسرو و انوشیروان فراهم آورده بود نظم و ترتیب دهد:

یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلیر و بزرگ خردمند و راد
پژوهنده روزگار نخست	گذشته سخن‌ها همه باز جست
ز هر کشوری موبدی سال‌خرد	بیاورد کین نامه را گرد کرد
بپرسیدشان از نژاد کیان	وز آن نامداران فرخ‌گوان
بگفتند پیشش یکایک مهان	سخن‌های شاهان و گشت جهان

«دهقان دانشور» به یاری چند تن از موبدان، کمبود آن نامه‌ها را درست و آراسته کرد و تا زمان خسرو پرویز به آن افزوده شد. دستاورد او که به زبان پهلوی نوشته شده بود تاریخ ایران را از زمان کیومرث تا زمان خسرو پرویز در بر داشت و بنام خدای‌نامه خوانده شد. طولی نپایید که پادشاهی یزدگرد با حمله گسترده اعراب سقوط نمود و به حکومت چهارصد ساله ساسانیان پایان داد. بعد از شکست ایرانیان از اعراب در واقعه قادسیه غنایم زیادی از مدائن^۲ به مدینه فرستاده شد، مجموعه خدای‌نامه جزئی از غنائمی بود که سهم

۱- از دیباچه شاهنامه ژول مول ترجمه جهانگیر افکاری

۲- مدائن، به معنی «عام شهر» نام مجموعه هفت شهر آبادان و نزدیک به هم بود که عبارت است: (۱) تیسفون پایتخت ساسانیان در ساحل شرقی دجله (۲) وهاردشیر در ساحل غربی دجله (۳) رومگان ساحل شرقی دجله (۴) در زنی زان (۵) ولاش آباد (۶) طاق کسری (۷) محله ماحوزا (← فرهنگ معین).

یکی از امیران عرب گردید. استاد باستانی‌پاریزی از قول مجالس‌المؤمنین می‌نویسد: ^۱ «چون آن کتاب (خدای‌نامه) از خانه یزدگرد که آخرین ملوک عجم بوده به دست لشکر اسلام افتاد و در وقتی که قسمت غنائم به لشکریان می‌نمودند، خدای‌نامه حصه اهل حبشه شد و حبشیان آن را جهت ملک حبشه به هدیه بردند. ملک حبشه فرمود تا آن را ترجمه کردند و به مطالعه و شنیدن آن آنسی تمام گرفت و در اکثر بلاد حبشه متداول شد و از آنجا به دکن و سایر ملک هندوستان رسید و در آنجا متداول شد».

خدای‌نامه پس از چیرگی اعراب در ایران به دست عبدالله بن مقفع یکی از دانشمندان ایرانی از پهلوی به عربی ترجمه شد. نام واقعی او روزبه و پسر داودیه بود. او دین زرتشتی داشت و نزد عیسی حاکم عراق دبیری می‌کرد. هم به نزد او ترک مذهب کرد، ولی پای‌بندیش به آیین اسلام همواره مورد تردید بود. چنان پیداست که وی سراسر عمر را به ترجمه تعداد عمده‌ای از آثار پهلوی گذرانیده است از آن جمله، خدای‌نامه دانشور دهقان که به نام سیرالملوک برگردانیده و بدبختانه از میان رفته است. ناقلان عرب این کتاب‌ها را برای بررسی‌های تاریخی خود مورد استفاده قرار دادند و به اختصار گلچین کردند. اما جماعت عرب و آنان که در سلک عرب‌ها درآمد بودند، نمی‌توانستند از این داستان‌ها چندان بهره‌ای بگیرند، زیرا برای آنان یادآوری چیزی نبود و بیشتر این داستان‌ها را با نفرت می‌نگریستند و مهملاتی شمردند که به لعنت خدا نمی‌ارزد.

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب می‌نویسد: ^۲ «اعراب زبان و خط مردم ایران را به مثابه حربه‌ای تلقی می‌کردند که اگر در دست مغلوب باشد، ممکن است بدان با غالب درآویزد و ستیزه و پیکار برخیزد. از این رو شگفت نیست که در همه شهر، برای از میان بردن زبان و خط و فرهنگ ایران به جد کوششی کرده باشند. شاید بهانه دیگری که عرب برای مبارزه با زبان و خط ایران داشت این نکته بود که، خط و زبان مجوس را مانع نشر و رواج قرآن می‌شمرد».

ایرانیان مغلوب شده که همه چیز خود را از دست داده و اجباراً برای نجات جان خود

۱- یعقوب لیث صفاری، باستانی‌پاریزی، ص ۲۰۲، نشر چکامه.

۲- دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۹۶.

در سلک اعراب درمی‌آمدند تا زنده بمانند، تنها راه نجات خود و فرهنگ خویش را در حفظ و نگهداری خدای‌نامه دیدند. زیرا این مجموعه برای آنان به مثابه تاریخ نیاکان و یادآوری فرهنگ ملی ایرانی بود.

«کما اینکه جنبش‌هایی که در خراسان در قرن سوم پیش آمد، نتیجه روشن و مستقیم انتشار خدای‌نامه و سایر کتب پهلوی بوده است.»^۱ بر همین اساس بوده که گروهی از ایرانیان مهاجر، یک نسخه از خدای‌نامه را همراه خود به هندوستان برده‌اند، تا در آنجا محفوظ بماند. زیرا کشور هندوستان به لحاظ خویشاوندی فرهنگی که از دیرباز با ایران آریایی داشته، محل مطمئنی برای نگهداری خدای‌نامه بوده است و آن گروه از ایرانیان که به هندوستان مهاجرت نمودند، امروز به عنوان «پارسیان هندوستان» در واقع حافظ فرهنگ کهن پارسی نیز می‌باشند.

بعد از شکست بنی‌امیه و بنی‌عباس به دست دو سردار نامی ایران ابومسلم خراسانی «بهزادان»^۲ و یعقوب لیث صفاری، نخستین حکومت ایرانی بعد از سه قرن در ایران بنیان گذاشته شد. «یعقوب بنیان‌گذار سلسله صفاریان چون به دولت رسید کس به هندوستان فرستاد تا نسخه خدای‌نامه را به ایران آورند»^۳ و به ابومصور عبدالرزاق که معتمدالملک بود بفرمود تا آنچه دهقان دانشور به زبان پهلوی ذکر کرده بود به زبان فارسی نقل کند و از آخر زمان خسروپرویز تا ختم کار یزدگرد شهریار، هر چه واقع شده بوده بدان الحاق نماید. پس ابومصور عبدالرزاق، سعد ابن منصور عمری را بفرمود تا آنکه نسخه را به اتفاق چهار کس دیگر، یکی - تاج بن خراسانی از هرات؛ دوم - یزدان بن شاپور از سیستان؛ سوم - ماهو بن خورشید از نیشابور و چهارم - شادان ابن برزین از طوس در تاریخ ۳۶۰ هـ ق مطابق ۹۷۰ میلادی تمام کردند و در خراسان و عراق از آن نسخه‌ها گرفتند.»
درباره هیچ یک از این اشخاص اطلاعی در دست نیست. ولی آمدن این نام‌ها این

۱- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ص ۱۲۸.

۲- نام او را «بهزاد بن بندگان هرمز» نوشته‌اند که تولد او در یکی از روستاهای اصفهان بوده سپس ابراهیم بن امام پیشوای دعوت عباسیان نام او را «عبدالرحمن بن مسلم» و کنیه او «ابومسلم» گذاشت (ابومسلم خراسانی ترجمه شفیع کدکنی، ص ۶).

۳- یعقوب لیث صفاری، ابراهیم باستانی‌پاریزی.

فایده را دارد که نشان دهد که برای انجام دادن منظور یعقوب کسانی از نژاد ناپ ایرانی برگزیده شده بودند. عبدالرزاق و سعود، از خاندان گشواد بودند که از خانواده‌های برجسته شاهنشاهی ایران باستان به شمار می‌آمدند. نویسندگان نام مجموعه را شاهنامه نام نهادند زیرا که آیین کشورداری و سرانجام شاهنشاهی‌ها می‌آموخت.

«فرمانروایی خاندان یعقوب دیری نپایید و هنوز قرن سوم هجری به پایان نرسیده بود که قلمرو یعقوب به دست سلسله سامانیان افتاد و اینان پادشاهانی از تخمه ساسانیان بودند.»^۱ سامانیان با شور و علاقه وافر به کار داستان‌های باستانی ایران پرداختند. بلعمی، وزیر ابوصالح منصور سامانی (۳۵۰-۳۶۵ ه‍.ق)، دقیقی^۲ یکی از شعرای زمانه را به نظم کردن ترجمه‌ای گماشت که «دهقان دانشور» به فرمان عبدالرزاق فراهم ساخته بود. به روزگاری که شاعری رواج یافته بود انتخاب این شاعر خود معنای بسیار دارد. زیرا که دقیقی بنابر آنچه در یکی از چهار پاره‌های خود گفته و جامی آن را ضبط کرده است بر دین زرتشتی پای‌بند بوده است:

دقیقی چار خصلت برگزیده است	به گیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ	می خون رنگ و دین زردهشتی

دقیقی کار خود را از پادشاهی گشتاسب و ظهور زرتشت آغاز می‌کند ولی چون یکی دو هزار بیتی می‌سازد به ضرب کارد غلام زرخریدش در مجلسی از پای درمی‌آید. فردوسی بخش منظوم دقیقی را محفوظ نگه داشت. اگر چه فردوسی از نظر شاعری از وی به زشتی یاد کرده است، و هر چند که شعر دقیقی کمابیش لطیف و دل‌انگیز نیست، و چهره‌هایی که آفریده تقریباً درست و به جا نیست، ولی نکته مهم برای خواننده آن است که بداند روایت‌هایی که دقیقی می‌شناخته آیا همان‌هایی بوده که فردوسی دنبال کرده است یا نه؟ در این باره جای کمترین شکی نیست؛ چه، فردوسی از این نظر کوچکترین نکوهشی از وی نکرده و اگر بر او خرده گرفته به عنوان یک انسان و یک شاعر بوده است:

۱- سیر تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا، مرتضی راوندی، ص ۳۴.

۲- ابومنصور محمد بن احمد دقیقی بلخی از جمله شعرای نامی زبان دری در سده چهارم.

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و روشن روان
به نظم آرم این نامه را گفت من	از او شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بد یار بود	ابا بد همیشه به پیکار بود
برو تاختن کرد ناگاه مرگ	به سر بر نهادش یکی تیره ترک
خدایا ببخشای گناه ورا	بیفزای در حشر جاه ورا

و سرانجام زمان به سامانیان هم مجال آن نداد که کار را از سر گیرند، زیرا که پادشاهی آنان چند سال بعد واژگون شد و امپراتوری آنان به دست غزنویان افتاد. دومین پادشاه این سلسله محمود پسر سبکتگین (۳۸۷-۴۲۱ هجری) بیش از پیشینیان از خلافت دوری گزید و هر چند که مسلمان متعصب بود، برای استقلال سیاسی از هیچ چیز فروگذار نکرد. در دربار او برای پرورش زبان فارسی چنان اهمیتی شد که هرگز تا آن روزگار سابقه نداشت. فارسی حتی چنان در اداره کشور رسوخ یافت که ابوالعباس بن فضل وزیر، به کار بردن زبان عربی را لغو کرد. دربار این نیرومندترین و جنگاورترین پادشاه دوران، یک آکادمی واقعی بود.

هر شب در کاخ شاهی یک انجمن ادبی برپا می‌شد که اهل ذوق شعرهای خود را در آنجا از بر می‌خواندند و در حضور پادشاه به ارزیابی و انتقاد می‌پرداختند و شاه از این کار سخت لذت می‌برد. محمود به سان پادشاهان پیشین، از همه چیز بیشتر شعرهای ملی و تاریخی را می‌پسندید و از شنیدن سرگذشت پادشاهان و پهلوانان ایران باستان خسته نمی‌شد. آرزوی بزرگش گردآوری کوده‌ای بود کامل‌تر از آنکه ساسانیان و سامانیان جمع کرده بودند، تا فرمان دهد به شعر آورده شود. و از هر جایی کارمایه جستجو کرد به این گونه از سیستان نسخه‌ای شامل بخش سیرالملوک ابن مقفع به دست آورد و با شتابزدگی آن را به نوعی مسابقه گذاشت تا به شعر درآورده شود.

«خور فیروز» یکی از تبار انوشیروان که در زمان غزنویان می‌زیست و در جستجوی جلب حمایت سلطان محمود بود، همین که دریافت این موضوع تا چه پایه مورد توجه اوست، اثر کامل خود را تقدیم شاه کرد و همین سبب شد که تقاضاهایش از دربار برآورده شود.

امیر کرمان درباره یکی از اتباع خود بنام «آذبرزین» نواده شاپور ذوالاکتاف پادشاه ساسانی شنیده بود که وی سراسر عمر را به گردآوردن داستان پادشاهان پیشین سپری کرده است، شتابان وی را روانه دربار محمود کرد و او به پاداش این خدمت، هدیه‌های گرانبها باز فرستاد.

در مرو نیز مردی بنام «سرو آزاد» بود که ادعا داشت نواده نریمان است. وی یادگاری را که خانواده از سام و زال و رستم نگه داشته بود، برای سلطان محمود فرستاد. بدین ترتیب محمود اندک اندک هر روایت و داستانی را که از پادشاهان قدیم ایران بازمانده بود گرد آورد. حال مردی که بخواهد این روایت‌ها را نظم دهد، بایستی کاردان و شایسته و چندان دانشمند باشد تا بتواند به آب ذوق لطف، آن داستان‌ها را منظوم کند، و نیز چندان از ارج‌گذاری بر داستان‌های باستان سرشار باشد که حالت و خصلت‌های آنها را زنده نگه دارند.

محمود برای منظوم کردن شاخه‌هایی از سرگذشت‌ها، که خود تعیین می‌کرد، مسابقاتی ترتیب داد. روزی با شاعران محبوب خود عنصری، فرخی، زینی، عسجدی، خرمی، منجیک چنگ‌زن و ترمذی داستانی در میان نهاد و گفت: هر کس این را بهتر به شعر درآورد، به نظم درآوردن اثری که در نظر دارم را به عهده او خواهم گذاشت، و بارها عنصری را بر آن داشت که دست به این کار زند، شاه او را سخت دوست می‌داشت، و نیز شب هنگام که به بستر می‌رفت دوست داشت عنصری در پای تختش نشیند و برای او داستان ب‌سراید. عنصری به بهانه نداشتن فرصت، پوزش خواست. ولی دوستی را که دارای جمله صفات لازم کار بود، و به داستان‌ها و اساطیر وقوف داشت به شاه پیشنهاد کرد و او ابوالقاسم فردوسی دهقان طوسی بود.

چنانکه در بخش آتی می‌خوانید^۱ فردوسی در پنهان، شاهنامه را می‌نوشت:

«بر این گونه یک چند بگذاشتم
سخن را نهفته همی داشتم»

و شهادت بروز آن را نداشت. زیرا در آن مقطع تاریخ ایران، که از یک سو ترکان و از

۱- نگاه کنید به بخش «زندگی و هدف فردوسی از نظم شاهنامه»، همین کتاب.

سوی دگر تازیان، قصد از بین بردن فرهنگ و زبان فارسی را داشتند، به نظم آوردن تاریخ حیات ایرانیان زیاد هم باب طبع حاکمان وقت نبود.

فردوسی در انتظار فرصت مناسبی بود که با اتکاء به پشتوانه بزرگی بتواند تاریخ حیات ایرانی را به نظم درآورد. بدین ترتیب با پیشنهاد سلطان محمود غزنوی به آرزوی دیرینه خود رسید. وی علی‌رغم تمام تهدیدها، رنج‌ها و بدقولی‌ها، تاریخ نیاکان ایرانیان را در قالب منظومه‌ای بنام شاهنامه زنده کرد و تا زمانی که خون آریایی در رگ‌های ایرانیان جاری است، زنده و جاودانه خواهد ماند.

قصد من آن بود که به دانشجویان
امروز ایرانی و مقیم خارج بازگو
کنم که شاهنامه شاه‌رگ ملیت
آنها را سیراب می‌کند.

«باستانی پاریزی»

هدف فردوسی از نظم شاهنامه:

ز باران و از تابش آفتاب	بناهای آباد گردد خراب
که از باد و باران نیابد گزند	پی افکندم از نظم کاخی بلند
عجم زنده کردم بدین پارسی	بسی رنج بردم بدین سال سی
از این پیش تخم سخن کس نکشت	جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت
پس از مرگ بر من کند آفرین	هر آنکس که دارد هُش و رای و دین

استاد مجتبی مینوی چنین آورده‌اند: «موقعی که فردوسی طوسی در حدود سی‌وپنج تا چهل سال داشته است، در صدد این برآمده است که آن شاهنامه‌ای را که در عهد جوانی بر حسب دستور همشهری و حکمران شهرستان وی ابومنصور پسر عبدالرزاق به نثر فارسی تهیه شده بود، به نظم درآورد. چرا این نیت به دلش گذشت؟ به چندین جهت، که بعضی از آنها را خود او اجمالاً در ابتدای شاهنامه بیان کرده است یکی اینکه شاهنامه منشور در